

از انتشارات مجله یغما

مباحث صرفی و نحوی

تحقیق و تتبع مجتبی مینوی

بحث اول

«یت» مصدری

بهمنماه ۱۳۲۹ شمسی

بها: بیست ریال

چاپخانه مجلس

مجله یغما

مجله‌ای است ادبی ، تاریخی ، انتقادی ، علمی ، اجتماعی ، که در آخر هر ماه در ۵۲ صفحه با کاغذ عالی و چاپ مرغوب و تصاویر تاریخی منتشر می شود ، و از فروردین ۱۳۳۰ دوره چهارم را آغاز می کند . در تألیف این مجموعه استادان مسلم ادب فارسی و شعرا و فضلاء درجه اول کشور انبازی و همدستانی میفرمایند (بهای اشتراك سالانه بیست تومان) .
از انتشارات مجله یغماست :

کتیبه های پهلوی

تألیف و تحقیق پروفیسور هنینگ W. B. Henning بزرگترین استاد السنه شرقیه لندن متضمن دقیق ترین و تازه ترین تحقیقات در باره کتیبه های پهلوی فارس (بجای شماره شهریور ۱۳۲۹) .

اقبال لاهوری

بیان احوال و افکار شاعر و حکیم پاکستانی اقبال لاهوری ، تألیف استاد علامه مجتبی مینوی استاد دانشگاه طهران (بها چهار تومان) .

نطق مهندس سید احمد رضوی

متن بیانات دقیق و مُستدل جناب مهندس رضوی استاودانشگاه و نماینده دانشمند و حساس کرمان در مجلس شانزدهم راجع بنفت ایران (بها سی ریال) .

مناجات حضرت امیر علیه السلام

بخط زیبای جناب آقای احمد قوام (قوام السلطنه) از مرقعات نفیسه کتابخانه سلطنتی ایران (بها يك تومان) .

دستور بکار بردن بعضی از کلمات فارسی

تألیف جناب آقای حسین سبمی (ادیب السلطنه) رئیس فرهنگستان ایران (ضمیمه شماره شهریور ۱۳۲۸) .

دیوان حکیم قطران بخط انوری

متن مقاله آقای دکتر بیانی رئیس کتابخانه ملی که در شماره بهمن ۱۳۲۹ مجله چاپ شده است .

داستان سرائی هزار دستان

داستان لطیف و شیرین خیالی برای پسران و دختران ترجمه مجتبی مینوی (يك تومان) .

مباحث صرفی و نحوی

تحقیق و تتبع مجتبیٰ مینوی

بحث اول

«یت» مصدری

بهمنامه ۱۳۲۹ شمسی

چاپخانه مجلس

بسمه تعالی

آقای مجتبی مینوی از آغاز جوانی یعنی از حدود سال یکهزار و سیصد شمسی ببعید، همواره در دقایق ادبی و تاریخی و اصول و قواعد زبان فارسی تتبع و استقصائی بلیغ داشت و هر لغت یا هر قاعده صرفی و نحوی و نوادر تاریخی و خصوصیات بزرگان رجال و امثال این مطالب را در قطعات مقوا و کاغذ (فیش) یادداشت مینمود و این همه را بنظم و ترتیب در پی هم می آورد تا در سال ۱۳۱۴ که بار دوم بارویا و انگلستان مسافرت کرد.

در طی پانزده سال توقف در اروپا نیز این رویه را با عشق و علاقه تمام تعقیب کرد چنانکه بتدریج در این مدت مدید موادی بسیار در هر باب فراهم آمد با سابقه ممتد و اطلاع دقیقی که مرا بود، پس از مراجعت آن جناب بطهران، از او خواهش کردم این محصولات ادبی را که بسالیان دراز با کوشش و رنج فراوان خرمن کرده است بوسیله مجله یغما بپرا کند تا خوشه چینان را توشه ای بدست افتد و عموم اهل ادب و مخصوصاً محصلین دوره های عالی بهره مندی و برخورداری یابند، اما چون قسمت عمده این یادداشتها و فیش ها و همچنین کتابهای مورد نیاز ایشان متأسفانه (بعلت فراهم نبودن مخارج حمل و نقل) هنوز از انگلستان بطهران نرسیده از قبول این درخواست تجاشی و تأمل داشتند.

بحکم مالایدرک کله لایترک کله، و، فی التأخیر آفات، با اصراری که رفت قرار بر این شد که عجله بعضی از مباحث دستوری که مواد آن فراهم ترست بتدریج انتشار یابد و از آن پس که وسایل کار بطور کامل آماده گشت تمام این مباحث یکجا و در یک مجلد بترتیب و نظمی که در تألیف کتب صرفی و نحوی مقررست مدون گردد.

این رساله بحث در یاء و تائی است که بصورت ترکیب در آخر بعضی از کلمات درمیآید (یت)، و رسائل بعدی در مباحث دیگر بهمین قطع انتشار خواهد یافت تا علاقمندان و محصلین محترم بتوانند همه را یکجا تجلید فرمایند.

از آقای مینوی که چنین تألیفات نفیس را برایگان و بی هیچ منت و صرفاً بنیت راهنمایی محصلین بما لطف میفرمایند کمال امتنان و سپاسگزاری را داریم و مطمئن هستیم که دانش پژوهان نیز در این امتنان با ما همداستان و هم آوازند. حبیب یغمائی

یّة ، یّات ، یّت

یّة یکی از خاتمه های کلمات یا لواحق است در زبان عربی ، و آن در فارسی بدو صورت پذیرفته شده است : نوع اوّل آنست که بتای گرد (وعادۀ بی نقطه) نوشته میشود و آن تای گرد مانند هاء غیر ملفوظ تلفّظ میشود ، و نوع دوّم آنست که تای آنرا دراز می نویسیم و تاء هم تلفّظ میکنیم .

نوع ۱ - یّه بر دو قسم است : قسم اوّل آنست که در آخر صفات مؤنّث و نسبت مؤنّث می آید ، خواه آن صفت و نسبت مؤنّث راجع بجمع باشد و خواه مربوط بمفرد مؤنّث ، مثل وجوه احتمالیّه ، معانی قدسیّه ، آراء فلسفیّه ، صفات سلیمیّه و ایجابیّه یا ثبوتیّه ، آفات ارضیّه و سماویّه ، حرکت وضعیّه ، حرکت انتقالیّه . نظایر اینها در زبان عربی از این قبیل است که الاضافة البیانیّة و الاضافة التفسیریّة و الحروف المصدریّة والشفهیّة (اوالتفویّیّة) و الشمسیّة والقمریّة ، و امور غریزیّة او اعتیادیّة ، الاقوال الشعریّة ، الأوصاف الکمالیّة ، و غیر اینها . بنای ما در این زمان بر اینست که صفات مؤنّث عربی را کمتر استعمال کنیم ، و باین جهت در هر يك از این موارد که بتوان صفتی بدون هاء (یا تاء) تأنیث آورد اولی اینست که بیاوریم : حکمت الهی و طبیعی ، حرکت وضعی و انتقالی زمین ، امتحانات کتبی و شفاهی مدارس ، آفات ارضی و سماوی که بزراعت میرسد .

قسم دوّم از همین قسم اوّل ناشی شده است باین طریق که موصوف یا منسوب را حذف کرده ایم و صفت یا نسبت را بجای اسم بکار برده ، مثل حالیّه ، بلدیه ، امنیّه ، نظمیه ، عدلیّه ، مالیّه ، که بعضی از آنها در ترکیّه وضع شده است و امروزه در زبان فارسی رایج است (۱) . در اسامی پیروان مذاهب و مسالك این یّه معادل با -ists شده

(۱) المظالم الماليّة در کتاب آداب الحلال والحرام از احياء العلوم غزالی آمده است .

است: فرقه بابیه و طایفه بهائیه و طریقه بکتابیه و آباء عیسویه و درویش مولویه و امثال آنها بصورت منسوب و نسبت است، و بهائیه و صوفیه و نقطویه و شعوبیه و حروقیه و زروانیه و خرمیه و ملامتیه و لادریه و مانویه و غیره بصورت اسم، و مراد از این هردو صورت پیروان فلان عقیده و منسوبین بفلان طریقه و معتقدین بفلان کس است، مثل بهائیان و صوفیان و ملامتیان و مانویان و غیره.

از این قسم دوم است که کلمات محتوم به یات پیدا شده است، یعنی پس از حذف موصوف یا منسوب، صفت یا نسبت را جمع بسته و بصورت اسم جنس بکار برده اند، مثل ادبیات، خصوصیات، احتمالات، وهمیات، معدنیات، جزئیات؛ علوم عقلیه و علوم نقلیه و علوم ریاضیه بدل میشود به عقلیات و نقلیات و ریاضیات؛ ابوریحان بیرونی در فهرست کتب رازی (چاپ کراوس) طبیعیات و منطقیات و ریاضیات و نجومیات و کفریات و کیمیائیات او را تعداد میکند؛ بجای مناهج عملیه و مسالك علمیه میتوان عملیات و علمیات گفت (الملل والنحل شهرستانی چاپ طهران ص ۱۱۱)؛ الکیمیائیات والانفعالیات والکیمیات (کتاب المقاومات سهروردی ص ۱۳۹)؛ کلیات قانون یعنی آن قسمتی از کتاب قانون ابن سینا که از اصول کلیه طب بحث میکند؛ کلیات سعدی یعنی مجموعه کلیه تصنیفات او؛ غزلیات جمع غزل نیست بلکه اساساً بمعنی ابیات یا قطعات غزلیه است؛ ناصر خسرو در باره ابوالعلاء معری گوید «نواب و ملازمان او کار شهر میسازند مگر بکلیات که رجوعی باو کنند» (سفرنامه، چاپ برلن ص ۱۵) و در زادالمسافرین از روحانیات و جسمانیات و نفسانیات بحث میکند (ص ۱۶۷ و ۴۱۱ چاپ برلن)؛ در مقدمه کلیله بهرامشاهی از قول برزویه آمده است که «تو بیک اشاره بر کلیات و جزویات فکر من واقف گشتی» (ص ۳۶ چاپ امیرنظام)؛ سلطانیات و اخوانیات بمعنی مراسلات دولتی و مراسلات شخصی و دوستانه در ضمن حواشی مرحوم قزوینی بر چهارم مقاله (ص ۱۰۳) و در راحة الصدور (ص ۱۱۱) آمده است؛ در مرصاد العباد به ملکوئیات (صفحات ۲۵ و ۳۲ و ۳۳) و اربعینیات (ص ۱۴۱) از چاپ مرحوم حاج نجم-

الدوله) برمیخوریم (۱)؛ سعدی از «سفينه حکمیّات و نظم و نثر لطیف» (مواظ چاپ مرحوم فروغی ص ۱۷۵) بحث میکند؛ در گلشن راز در جواب سؤال چهارم این بیت آمده است:

چو جزویّات شد در وی مرتّب بکلیّات ره برد از مرگب

و در مصباح الهدایه (چاپ آقای همائی ص ۸) عنديّات بمعنی افکاری که در دل قرار میگیرد ذکر شده است و در عین الحیّاه مجلسی چاپ طهران (ورق ۳۲) «خصوصیّات زمینها و خانهای ایشان» آمده است. دو کلمه فارسی نیز هست که آنها را، از قدیم الاّیام، هم بصورت صفت مؤنث از این نوع در آورده اند و هم بصورت مختوم به یّات استعمال کرده اند، و آن بهاریّه و خزانیّه است که ابتدا قصیده بهاریّه و قصیده خزانیّه بوده است بجای ربیعیه و خریفیه، و مولوی میگوید:

بهار آمد، بهار آمد، بهاریّات باید گفت

بگو ترجیع تا گویم شکوفه از کجا بشکفت

شیخ بهائی در کشکول (چاپ تهران ص ۱۰۵) از کتاب ذوبیّتیّات قاضی نظام الدین نقل میکند، و مراد او رباعیّات است که عربی ذوبیّتیّات (معرب دویّتی) گویند؛ و در این اواخر میرزا محمد علی مذهب اصفهانی رساله مزاحیه و هجائیّه ای ساخت که اسم آن را یخچالیّه گذاشته است، و این اسم گذاری را هم باید از قبیل سایر مندرجات آن رساله محسوب داشت. پندیّات و چرنديّات و جفنگیّات هم متداولست.

کلمات دیگری هست که به یّه ختم میشود ولی از این نوع نیست، مثل قضیه و بلیّه و رویّه و سحیه و بریه و تحیه و تقیّه و هدیه، و صفاتی مانند بهیه و علیّه و خفیه و اسماء زنان از قبیل صقیّه و رقیّه و مرضیه. فرق این دسته با دسته سابق الذکر اینست که در کلمات سابق ریشه اصلی سالم است، یعنی هر سه حرف آنها از نوع حروف مصمت است، و حال آنکه در این کلمات اخیر ریشه اصلی معتلّ است، یعنی حرف سوّم آنها حرف مصوّت و او یا یاء بوده است که در یاء زائده ادغام شده است. بعضی

(۱) هرچه ملکوتیانست ییخهای آن شجره تصوّر کن و هرچه جسمانیانست تنّه شجره (ایضاً مرصاد العباد ص ۲۶).

کلمات دیگر هست که در آنها یاء مشدد جانشین یاء وهمزه ایست که در یکدیگر ادغام کرده اند، مثل تهیه (تهیئة)، مشیة (مشیئة)، ردیه، دئیة، خطیه. کلمات متعلق باین دو دسته اخیر را در کتب قدما غالباً بتای دراز مینوشته اند و بعضی از آنها هنوز هم در فارسی بهمان صورت نوشته میشود: اذیت، بقیّت، بلیّت، تحیت، خطیّت، رویت، سحیّت، طویّت، قضیّت، مشیّت، یت، هدیت، که صورۃ شباهتی بکلمات نوع دوم دارد که بعد ازین می آید ولی در واقع غیر از آنهاست. ذریّه (ذریّت) از کلمات کم نظیر (شاذ) است و درباره اشتقاق آن اختلاف است که آیا از ذر آمده است یا از ذراً - بنده وجه اوّل را مرجح میدانم - و بهر حال ربطی بموضوع بحث ما ندارد

نوع ۲ - یت قاعده باید که باسم فاعل و اسم مفعول و صیغه افعال التفضیل و صیغه مبالغه و صفات (خواه مشبّهه و خواه مختوم به ی و انی و خواه اقسام دیگر) و ضمائر و قیود و ادوات و اسماء اعلام و اجناس و انواع (مثل انسان و آدم و کلب و غیره) و مصادری که صورت وصف پیدا کرده است ملحق شده آن را بدل باسم مصدر یا اسم معنی یا اسم کیفیت بکند، بعبارة آخری برای بیان حالتست، نظیر -ity و -ness و گاهی هم بیان مذهب و علقه نظیر -ism در زبان انگلیسی؛ و ساختن آن گونه اسماء معنی غالباً (چه در عربی و چه در فارسی) در مواردی معمول بوده است که اولاً از همان ریشه هیچ مصدری که عین آن معنی را برساند مستعمل نباشد و ثانیاً یت در آن لفظ معنای بودن و شدن را برساند.

من در کتب صرف و نحو عربی که از قدما بجا مانده است در این باب قاعده‌ای بدست نیاوردم ولی در کتاب صرف و نحو عربی بزبان انگلیسی تألیف طامس رایت Th^s Wright (چاپ سوم جلد اوّل صفحات ۱۰۶ و ۱۱۰ و ۱۶۵) تحت عنوان اسم کیفیت این موضوع مطرح شده است، و در کتب صرف عربی که در این زمان نوشته اند این نوع الفاظ را بعنوان مصدر صناعی (جعلی) قید کرده اند، مثلاً درمبادی العربیّة تألیف معلّم رشید شرتونی (ج ۴ ص ۵۷) آمده: يوجد نوع من المصدر يقال له المصدر الصناعي و هو عبارة عن اسم منسوب ملحق بتاء التأنيت وله معنى المصدر، و ینبی اما من اسم الفاعل مثل «عالمیّة»، او اسم المفعول مثل «معنوریّه» او افعال التفضیل

مثل « ارجحیه » و « اُسبِقِیَّة » ، او من الاسم الجامد مثل « انسانیَّة » ، او من اسم العلم مثل « عثمانیَّة » ، او من المصدر مثل « اِسنادیَّة » ، او من المصدر المیمی مثل « المصدریَّة » او غیر ذلك ممّا تعرفه بالاستقراء . ویشترط فيه ان لا یذکر معه الموصوف لفظاً ولا تقدیراً ، فان ذُکر الموصوف معه أو قدّر کان اسماً منسوباً لا غیر .

و در کتاب سَلَمُ اللّسان تألیف جرجی شاهین عطیّہ (ج ۴ ص ۴۳) آمده است که :
المصدر الصّناعی اسم تلحقه یاء النسبة مردفة بقاء التانیث للدلالة علی صفة فيه ، ویکون ذلك فی الأسماء الجامدة نحو : « الانسانیَّة » و « الحيوانیَّة » و « کیفیَّة » ، و فی الاسماء المشتقة نحو « الأُرجحیَّة » و « الأُسبِقِیَّة » و « العالمیَّة » . و در باقی مطلب نیز از رشید شرتونی متابعت میکند . و اخیراً مجمع اللّغة العربیّة الملکی در مصر در جلسه ۳۲ رأی داد و قراری تصویب کرد بدین مضمون که « إذا أُريدُ صُنعُ مصدرٍ من كلمة يُرادُ علیها یاءُ النسبِ و التّاء » بدون هیچ شرط دیگری ، و من کمان میکنم که این قرار با آنکه صحیح است خالی از اندک مسامحه ای نیست ، چه با تمامی کلمات نمیتوان این قاعده را ملحوظ داشت .

از امثله ای که بعد ازین نقل میکنم بدست خواهد آمد که اگر چه استعمال این نوع کلمات عموم دارد اولاً در کتب فقه و اصول و در کتب اهل عرفان و تصوّف و فلسفه و حکمت بیشتر باین قبیل مصادر برمیخوریم و ثانیاً قدمای ما چه در عربی و چه در فارسی زمانی این قبیل اسماء کیفیت یا مصادر را بکار می بردند که مصدر معمولی از آن ریشه و کلمه یا نداشتند و یا اگر داشتند با لفظ تازه معنای تازه ای می ساختند .

بعضی از کلماتی که خواهد آمد در فارسی مستعمل نیست ولی چون عربی صحیح است مؤید صحت نظایر و امثال آن میشود .

تابعیّت (تبعیّت) ، جاهلیّت ، قابلیّت ، شاعریّت ، جامعیت ، جالبیّت ، مالکیّت ، عاشقیّت ، خاصّیّت ، حاسّیّت
مغلوبیّت ، مفهومیّت ، معروفیّت ، مرغوبیّت ، مقهوریّت ، مظلومیّت ، معشوقیّت ، مطاعیّت

أَرْجَحِيَّةٌ، اَوْلَوِيَّةٌ، اَفْضَلِيَّةٌ، اَسْوَدِيَّةٌ، اَوَّلِيَّةٌ، اَعْلَمِيَّةٌ، اَفْقَهِيَّةٌ، اَهْمِيَّةٌ.... (۱)
خَلَاَقِيَّةٌ، جَذَابِيَّةٌ، فَعَالِيَّةٌ، رِزَاقِيَّةٌ، قَدَّوْسِيَّةٌ، قِيَّوْمِيَّةٌ....

عَصَبِيَّةٌ، شَيْعِيَّةٌ، كُرُوْئِيَّةٌ، مَعْنَوِيَّةٌ، عَيْسَوِيَّةٌ، فُورِيَّةٌ، عِبْقَرِيَّةٌ، اَزَلِيَّةٌ، اَبَدِيَّةٌ،
يَهُودِيَّةٌ، نَسَبِيَّةٌ، اُمِّيَّةٌ، عَجَمِيَّةٌ، جَدِيَّةٌ، اَدَبِيَّةٌ، سَرْمَدِيَّةٌ، سَبَبِيَّةٌ، عَدَمِيَّةٌ،
بَدَوِيَّةٌ، مَلِّيَّةٌ، قَوْمِيَّةٌ.... (۲)

نَصْرَانِيَّةٌ، نَوْرَانِيَّةٌ، فِرْدَانِيَّةٌ، وَحْدَانِيَّةٌ، رُوحَانِيَّةٌ، جَسْمَانِيَّةٌ، هَيُولَانِيَّةٌ،
رَبَّانِيَّةٌ....

حُرِّيَّةٌ، عِبْدِيَّةٌ، اَهْلِيَّةٌ، حَقِّيَّةٌ، حَلِّيَّةٌ (۳)، ضَدِّيَّةٌ، شَرِّيَّةٌ، خَيْرِيَّةٌ،
شَرِيْرِيَّةٌ، عُنْجَهِيَّةٌ....

اَلْوَهِيَّةٌ، رُبُوْبِيَّةٌ، خُصُوْصِيَّةٌ، عُمُوْمِيَّةٌ، رَجُوْلِيَّةٌ، طُفُوْلِيَّةٌ، حُرُوْرِيَّةٌ، لُصُوْصِيَّةٌ،
عَبُوْدِيَّةٌ، فُرُوْسِيَّةٌ، كَهُوْلِيَّةٌ....

نَاسُوْتِيَّةٌ، لَاهُوْتِيَّةٌ....

هَوِيَّةٌ، اَنَانِيَّةٌ (اَزْ اَنَا يَعْنِي مَنْ، دَر فَارْسِي مُسْتَعْمَل نِيَسْت وَلِي دَر كِتَابَهَائِي
فَلَسْفِي وَ حَكْمَتِي مِيَايِد)....

كَمِّيَّةٌ (اَزْ كَمْ = چَنْد)، لَائِيَّةٌ (لَا = نِه)، كَيْفِيَّةٌ (كَيْف = چَكُوْنِه)،
اَيْنِيَّةٌ (اَيْن = كَجَا)، مَائِيَّةٌ (مَا = چِه)، مَاهِيَّةٌ (اَزْ مَا هُوَ، وَ مَا هِيَ، يَعْنِي چِه
چِيْز اِسْت)، لَمِّيَّةٌ (لَمْ = چِرَا)، مَعِيَّةٌ، حَيْثِيَّةٌ، اُئِيَّةٌ، كَلِّيَّةٌ، جَزْئِيَّةٌ، بَعْضِيَّةٌ،
غَيْرِيَّةٌ، قَبْلِيَّةٌ، عَنْدِيَّةٌ....

آدَمِيَّةٌ، اِنْسَانِيَّةٌ، بَشَرِيَّةٌ، اَسْقَفِيَّةٌ، رَهْبَانِيَّةٌ، جَسْمِيَّةٌ، جَوْهَرِيَّةٌ، جَادِيَّةٌ،

اَكْثَرِيَّةٌ وَ اَقْلِيَّةٌ بِطَرِيقِي كِه فَعْلًا دَر تَرْكِي وَ فَارْسِي مُتَدَاوِلَسْت بِرْخِلَاف قَاعِدِه اِسْت، مَكْر
دَر عِبَارَتِي اَزْ اَيْن قَبِيْل كِه، زَرْدَشْتِيَان دَر اِيْرَان سَمْت اَقْلِيَّةٌ دَارَنْد.

(۲) مَلِّيَّةٌ وَ قَوْمِيَّةٌ اَكْر بَعْنِي مَلِي بُوْدَنْ وَ قَوْمِي بُوْدَنْ بَكَار رُوْد بِرْطَبِق قَاعِدِه اِسْت وَ اَلَا
فَلَا، وَلِيَكِنْ هَر دُو كَلِمَه فَعْلًا رَايِجْ شَدِه اِسْت.

(۳) جَلْ بَعْنِي حَلَال دَر قُرْآن اَقْلًا چَهَار بار اِسْتَعْمَال شَدِه اِسْت؛ آلْ عِمْرَان ۹۳، مَائِدَة ۶،

مُمْتَحَنَة ۱۰، اَلْبَلَد ۲.

کَلْبِیَّتْ ، اَحَدِیَّتْ ، اِلَهِیَّتْ ، اَللّٰهِیَّتْ ، عِلْمِیَّتْ ، (اسم عِلْم بودن) ، وَصْفِیَّتْ ،
ظَرْفِیَّتْ (ظرف بودن) ، اَسْمِیَّتْ ، شَخْصِیَّتْ (درحالت و کیفیت شخص بودن) ، جَنْسِیَّتْ ،
نوعِیَّتْ ... (۱)

جَمِیَّتْ خاطر ، اَمْنِیَّتْ مَمْلَکَتْ ، عَدْلِیَّتْ فُلان ، خَلْقِیَّتْ ، وَقْفِیَّتْ ، تَمَامِیَّتْ ،
کَمَالِیَّتْ ... (۲)

مَقْدَارِیَّتْ ، مُحَرَمِیَّتْ ، مُحَلِّیَّتْ ، حُجَّتِیَّتْ (حُجَّت بودن) ، عِلَّتِیَّتْ (عِلَّت بودن) ...
دو کلمه وضعِیَّتْ و موقِعیَّتْ بنحوی که اکنون در فارسی بتقلید تر کها استعمال میشود
هیچ مجوزی ندارد (۳) . در تمامی مواردی که لفظ وضعِیَّتْ بکار میرود میتوان وضع یا اوضاع
استعمال کرد ، مثل آخر این چه وضعِیست ، اوضاع زندگی ما بسیار سخت شده است ،
وضع اقتصادی ایران در دنیا بد است ، وضع عالم تغییر کرده است ، و غیره . همچنین
بجای موقِعیَّتْ باید گفت موقع : جزیره مالطه موقع جغرافیائی خوبی دارد (۴) .

ادبِیَّتْ و عربِیَّتْ (مثلاً در این عبارت که «فلان کس در ادبِیَّتْ و عربِیَّتْ ید طولائی
دارد») از کلمات آخوندی است ولی برای آنها مجوزی میتوان یافت باین اعتبار که
هر دو لفظ مبداً از صفت است که موصوف آن (علوم و لغت) حذف شده است و صفت جای

(۱) ظَرْفِیَّتْ بمعنی گنجایش ، و شَخْصِیَّتْ بمعنی مبرّز بودن ، در قدیم استعمال نمیشده است و مطابق
قاعده نیست . این معانی را ترکها باین کلمات داده اند و از طریق زبان آنها وارد فارسی شده است .
(۲) جَمِیَّتْ بمعنی جماعت و سکنه یك مملکت نیز اصل قدیم ندارد و ظاهراً مأخوذ از استعمال ترکهاست ،
مگر آنکه در این شعر حدیقه (چاپ بمبئی ص ۱۲۰) جَمِیَّتْ را باین معنی بکیریم :

یا سه یا پنج یا که هفت بدند بود جمعیتی چو جمع شدند

تمام و کمال در فارسی در معنای وصفی بکار میرود ، رجوع بشواهدی شود که بعد ازین می آید .

(۳) قدیمترین نوشته ای که در آن بلفظ وضعِیَّتْ برخوردیم سفرنامه امین الدوله است که بخط خود
او بچاپ عکسی منتشر شده است ، ص ۱۱۴ : « وضعِیَّتْ زمین و نزدیکِ آب و لیاقت اراضی ... »
— امین الدوله در ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ در این مسافرت بوده و با ترکان استانبولی زیاد حشر کرده و
از آنان لغات بسیار فرا گرفته است ، ضمناً مخفی نماند که انشای او از اغلاط صرفی و نحوی و املاتی
خالی هم نیست .

(۴) از این قبیل است لفظ مکانِیَّتْ در این عبارت « یك مکانِیَّتْ سزاواری در ادبِیات گرفته اند »
(آقای هشتودی) که بجای مکان یا مقام استعمال شده است .

اسم را گرفته و در فارسی بتای دراز نوشته شده . « قبولیت عامّه بهمرسانیده » درضمن حواشی مرحوم علامّه قزوینی بر چهارمقاله (ص ۲۲۲) از همین قبیل و باین اعتبار است که قبول بمعنی وصفی (معادل مقبول) بکار میرود ، ولی بهتر آنست که عبارت مصطلح و متداول « قبول عامّه » را بکار بریم : فلان چیز مورد قبول یا اقبال عامّه است (۱) .

از اینها بی لزوم تر کلمات فارسی و غیر عربی دیگر است که بآنها یت وصل کرده اند مثل آئیت ، بدیّت ، خوبیّت ، برتریّت ، بهبودیّت ، شایانیّت ، دوئیّت ، زئیّت ، مردیّت ، منیّت ، خریّت ، سکیّت ، فتریّت ، جاودائیّت ... که صحیح آنها زنانگی و مردانگی و منی و خری و سکی و جاودانگی و دوگانگی و بهبود و غیرهاست .

الفاظی هست از عناوین مناصب و اسامی اقوام که هرچند عربی نیست میتوان از آنها اسم مصدری با خاتمۀ یت ساخت مثل شاه و کدخدا و سپهبد و خان و ایران و غیره ، که در قدیم الاّیام از آنها شاهیه و اصبهذیه و کتخدائیّه ساخته اند و خانیّت و ایرانیّت استعمال کرده اند . باین اعتبار ایرانیّت که ابتدا بمعنی ایرانی بودن بکار رفته است بتدریج توسّعا بمعنی رابطۀ ملیّت ایرانیان بایکدیگر استعمال شده است و صحیح است . همان طور که در مورد کلمات مختوم به یتّه گفته شد کلمات دیگری هم هست که به یت ختم میشود ولی یا از نوع معتلّ اللّام است مثل وصیّت و رعیت و حمیّت ، و یا اینکه یاء مشدّد آنها جانشین یاء و همزه ایست که در یکدیگر ادغام کرده اند مثل مشیّت (مشیئۀ) . نیز چنانکه گفته شد بعضی از کلمات را هم بصورت یتّه استعمال میکنیم و هم بصورت یت ، مثل قضیّه و قضیّت ، ذریّه و ذریّت ، رویّه و رویّت (۲) .

صلاحیت و کراهیت و رفاهیت مانند علانیه است و ییاء مشدّد نیست ، و بتشدید تلفظ کردن آنها غلط است ، و از قبیل لفظ قضات است که مردم بی سواد بتشدید تلفظ می کنند . موّقیّت بر حسب قاعده و قیاس غلط نیست ، ولی مصدر لفظ موّفق کلمۀ توفیق است و در فارسی رایج و متداولست ، و بنا برین احتیاج بموّقیّت نداریم . قیومیت

(۱) در عربی قبول بمعنی قبول کننده استعمال شده است - قبولاً للعذر ای قابلاً للعذر (باب الآداب اسامه بن منقذ ص ۶۶ دیده شود) .

(۲) در استعمال امروزی رویّه معنی روش را گرفته است و رویّت معنی تفکر را .

اصلاً غلط است زیرا که قیوم نداریم تا از آن مصدر بسازیم، و صحیح آن قیومت است، ولی اگر قیومت گفته شود بر طبق قاعده و قیاس عیبی ندارد، جز اینکه مستعمل نیست. بین ضرورت و ضرورت فرق است، یک بار می گوئیم فلان چیز برای فلان امر ضرورت دارد، و یک بار می گوئیم در ضرورت فلان چیز یعنی ضروری بودن ضرورت داشتن آن شک نیست.

هر چند که در موقع حاجت بقیاس کلماتی که ذکر شد میتوان کلمات تازه مانند مظفریت و موقفیت بوجود آورد فراموش نباید کرد که این قیاس را در کلیه موارد نمیتوان بکار بست. مثلاً قدما از ضمائر هو (= او) و أنا (= من) دو لفظ هویت و انانیت را ساخته اند، اما جایز نیست که ما امروزه از هما و هم و انت و انتم و نحن نیز به همین قیاس اسماء مصدری بسازیم. بطور کلی باید که در انشای فصیح سلیس فارسی حتی الامکان از این نوع الفاظ مختوم به یت احتراز کرد، و عنداللزوم بآن کلماتی اکتفا نمود که چند قرن نیست در زبان فارسی (یا عربی) استعمال شده است و حق توطن حاصل کرده است. شعرا و نویسندگان قدیم ما که از این قبیل الفاظ می ساختند و بکار میبردند بقدری شعر و نثر لطیف و بلند و فصیح انشا کرده اند که اگر گاهی غلطی هم مرتکب میشده اند و یا لفظ غلطی را که در محاوره مردم متداول بوده است در انشای خود می گنجانده اند آنها را میتوان بخشید، و هر وقت نویسنده و شاعری در این دوره پیدا شد که بنسبت این زمان منزلت و رتبه سعدی را داشت و زبان فارسی در دست او مثل موم بود، او هر چه با کلمات فارسی و کلمات خارجی دخیل در فارسی بکند مجاز است.

شواهد عربی

رَبِّ ذِي إِرْبَةٍ مُّقْلٌ مِنَ الْمَا لِي وَذِي عُنْجَهِيَّةٍ (۱) مَجْدُودٌ

(از نهاییه الأرب نویری ج ۲ باب امثال)،

أَيُّ الْخَلَائِقِ لَيْسَتْ فِي رِقَابِهِمْ لَأَوْلِيَّةٍ (۲) هَذَا أَوَّلُهُ نَعَمْ

(۱) عنجهیت یعنی چهل است، (۲) اولیت یعنی سابقین و نیاکان،

من يعرف الله يعرف أولیة ذا والدین من بیت هذا ناله الأُمُّ
(از قصیده مديحه منسوب بفرزدق درحق امام زين العابدين)،
يعرب الذى تكلم بالعربية... واليه تنسب العربية (اخبار عبيد چاپ حيدرآباد
ص ۳۱۵)،

قلت الشعوبية ومن يتعصب للعجمية (البيان والتبيين ج ۳ ص ۱۰)،
ان اليهودية و النصرانية والاسلام وغير ذلك من الأديان... (عبارت منسوب
بحلاج، Textes Inédites جمع آوری ماسينيون ص ۵۸)،

هویتی لك فى لائيتى ابدأ كل على الكل تليس بوجهين
(از ايات حلاج)،
الهی افنیت ناسویتی فی لاهویتیك (از مناجاتهای حلاج)،

وما نعلم احداً هو أتم كتخدائية منك... فهذا تمام الكتخدائية (از تاريخ
طبرى در حوادث سال ۱۲۰ در واقعه مرگ اسد بن عبدالله القسرى)،
ما يلحقنا من سهو الانسانية و يصحبنا من عجز البشرية عن بلوغ الغاية و تقصى
النهاية (مسعودى در مروج الذهب چاپ پاریس ج ۹ ص ۸۰)،

دعا الى الالهية على بن ابي طالب (ابن النديم در الفهرست چاپ فلوكل ص ۱۸۶)،
من رام وصف شيء من الأشياء قبل ان يتقدم فيثبت اينيته فهو معدود عند
الحكماء... (كتاب مختصر ابن سينا در باب نفس چاپ لانداور در مونيخ بسال ۱۸۷۲
ص ۵). ناشر در اينجا و در صفحه ۱۳ از قسمت آلماني كتاب اين كلمه را به آينته
تصحیح کرده و مثالی از قاطيغورياس (ص ۲۴۳) در تأييد آن آورده است باين عبارت:
فأما هذا المعلوم نفسه فأنيته قائمة، وأنيته را بمعنى وجود گرفته است.

هو خيرية هوية المنبعث عن هوية الخير المحض،
هو شريته الهولائية والعدمية... التحقيق باطلاق العدمية عليه، ومما يوضح
ذلك من جهة الملة واللمية...،
يتصور خيريته فلولا أن الخيرية بذاتها معشوقة...

وكلما زادت الخيرية زاد استحقاق المعشوقية وزادت العاشقية للخير ،
 اذ هو الغاية في الخيرية هو الغاية في المعشوقية ، والغاية في عاشقته الغاية في
 معشوقته ،

ولم يحرموها عن سمة الجوهرية ،
 فهي معدودة مما يقبل الجوهرية بالقوة ،

الخوض في ايضاح لمية ذلك ، (همه از رسالة في العشق لابن سينا چاپ مهن ص
 ۶ تا ۲ ، و این رساله و رسائل فلسفی دیگر او پر از این قبیل اصطلاحات و الفاظ است) (۱) ،
 وتطمح اليه (ای الی ربك) بهمتك و كلیتك (رساله حی بن یقظان ابن الطفیل
 ص ۱۳) ،

فنظر الى الثقل والخفة هل هما للجسم من حيث هو جسم او هما لمعنى زائد
 على الجسمية فظهر له انهما لمعنى زائد على الجسمية ... ولكل واحد منهما معنى
 منفرد به عن الآخر زائد على جسميته ... و هو معنى الجسمية ... المقترنان بمعنى
 الجسمية (ايضاً ص ۴۱) ،

وأما من تعرف بهذا الموجود الواجب الوجود قبل ان يفارق البدن واقبل بكلية
 عليه ... (ايضاً ، ص ۶۲) ،

علمه ازلى وله الأزلية مصنوع ليس من كلام العرب و كأنهم نظروا في ذلك
 الى لفظ لم ازل (اساس البلاغة زحشرى مادة ازل ، و مراد او مصنوع بودن لفظ ازل و
 ازلى است نه لفظ ازلت ، چه خود او الفاظ علم الفاعلية و علم المفعولية و فاه
 السببية را در الفائق ج ۲ ص ۴۹ بکار برده است) ،

نقصان حاسية الشم والذوق (لباب الآداب اسامة بن منقذ ص ۱۹۵) ،
 الخصوصية (ايضاً ، ص ۲۳۱) ،

و اما عدم الأولوية في ايجاد بعض نوع لبعضه ... فإن العقل الثاني له رتبة من الوجود

(۱) ابوریحان بیرونی نیز در کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر کلمات دینیة و قرآنیة و کلیتیة و یا قوتیة و
 جدیدیة و امثال آنها را در مقام اسم کیفیت و اسم مصدر استعمال کرده است .

وكمالٌ غير ماللثالث، كيف والثالثية والرابعة نفسها مراتب الوجود (كتاب التلويحات
سهروردی چاپ کربن ص ۱۱۷)،

و ان كان المقدار المشكل كمّية من حيث مقداريته... والمقدار ذو الزاوية
من حيث مقداريته كمّية... (كتاب المقامات سهروردی ص ۱۴۱)،

بل ان سلم المدعى لاتحاد مفهوم الاسمين أن الثبوتية لها حكم ليس للوجود...
ولا يقال هو ممكن الثبوتية... ولا يقال الموجود ثبوتية من الفاعل (كتاب المشارع
والمطارحات سهروردی چاپ کربن ص ۲۰۲)،
الثبوتية واللا ثبوتية (ايضاً ۲۰۷)،

وجاعة من الناس انكروا حقّية قول ما،... اعترفوا بحقيّة علم ما (ص ۲۱۲
از همان كتاب)،

وكذا كون الشيء اسودّوابيض فإنّ الاسودية نفسها والابيضية ليست اموراً
زائدة على ذات ما قام به السواد والبياض (ص ۲۱۳ از همان كتاب)،

وضابطهم في اثبات عرَضية كلّ مقولة... (ايضاً، ص ۲۶۱، همجنين كلمات
الفاعلية والقابلية والقدوسية والفردية والمبدئية والمبدعية والعلية وامثال آ نها در
صفحات ۴۰۰ و ۴۰۱ از همان كتاب)،

فالكرسى يحمل عليه بجهة ما نه جوهر والهيئة التي بها الكرسيّ جزء الكرسيّ
(از حكمة الاشراق سهروردی - در شرح حكمة الاشراق قطب الدين شيرازي، چاپ
طهران ص ۲۳۲)،

معرفة علم العربية من الصرف والنحو... ان نافعاً لم يدر ما العربية... من
مشكلات علم العربية (المثل السائر لابن الاثير صفحات ۶ و ۹ و ۴۵ چاپ بولاق ۱۲۸۲)،
البداءة والعنجهية في الألفاظ (ايضاً، ص ۱۰۶)،

المكروه منها (اي من الألفاظ) ما يستعمل على صيغة الإسمية (ايضاً، ص
۱۰۷)،

و كنت اعجب منه كيف يقول ذلك بكلّيته مع دهاء كان عنده (از عبارات ابن

السّاعی الخازن در صفحه م از مقدمه الجامع المختصر،

امثله متعدد از استعمال الأزلّیّة والسّببیّة والتّبعیّة والألمعیّة در اشعار شیخ علاء الدّین الباجی و شیخ تقی الدّین ابن تیمیّة الحنبلی و شیخ شمس الدّین ابن اللّبان و شیخ نجم الدّین احمد بن محمّد الطّوسی در طبقات الشافعیّة سبکی (ج ۶ صفحات ۲۳۲ الی ۲۴۰) آمده است،

فقد زال ما نعهده لك من الصّلاحیة والحكمة والفصاحة (الف لیلۀ عربی، شب نهصد و بیستم)،

وقالت اخرجنا من الصّورة البشريّة الى الصّورة الكلبيّة... ثم رشتها بالماء وقالت أخرجنا من الصّورة الكلبيّة الى الصّورة البشريّة... كيف اخرجتهما من الصّورة الكلبيّة الى الصّورة البشريّة (ایضاً الف لیلۀ و لیلۀ، شبانه ۹۸۵، ۹۸۶ و ۹۸۷ - در این سه جمله اخیر تعبیرات محلّ بحث بصورت موصوف و صفت یا منسوب و نسبت است، اما در ترجمۀ فارسی آنها مرحوم عبداللطیف طسوجی در یکصد و اند سال پیش ازین نوشته است که: گفت از صورت بشریت بصورت سگیت در آئید... خلیفه گفت... من ایشان را بصورت بشریت باز گردانم)،

الحروریّة والخصوصیّة واللّصوصیّة (تاج العروس ج ۳ ص ۳۳)،

الاحتمال الضعیف لاینافی تمامیّة الدلیل (زهر الرّیبع چاپی ورق ۱۴۴)،

و کثراً ما یریدون به الشّهرة ولا دلیل علی حجّیّتها (ایضاً، ق ۱۴۷)،

برای ترجمۀ این عبارات بقسمت شواهد فارسی رجوع شود،

الوحدانیّ المفاقر للجماعة المنفرد بنفسه، الوحدانیّة حالة المتوحد (اقرب

الموارد، ماده وحد)،

شواهد فارسی

اقبال حقّ بینده ربوبیت^(۱) باشد و اقبال بنده بحقّ عبودیت باشد،... و اقبال

کردن بر دوستان بلطف صفت حقّ است و صفات حقّ ربوبیت است و باز آمدن بحقّ

(۱) در اصل ربوبیت چاپ شده.

صفت بنده است و صفت بنده عبودیت است و عبودیت تأثر ربوبیت است نه ربوبیت تأثر عبودیت (کتاب شرح تعرّف ج ۱ ص ۹)،

یا بعلّ اوّل و آخر چیز جوید و حقّ را اوّل و آخر نیست، یا بعلّ مائیت جوید و مائیت اصل و جوهر است و حقّ را مائیت نیست، یا کمّیت جوید و کمّیت عدد است و حقّ تعالی ذو عدد نیست، یا کیفیّت جوید و کیفیّت مثل جستن است و حقّ را مثل نیست، یا لمّیت جوید و لمّیت علّت طلب کردن است و خدای تعالی معلول نیست (ایضاً، ج ۲ ص ۱۰۲)،

چون از حقیقت حقیّت بر خلقیّت هیچ چیز جایز نیست و از خلقیّت بر حقیّت همین درست شد (ایضاً، ج ۲ ص ۱۰۸)،

اگر خلقیّت علم واجب کردی هر چه مخلوق بودی عالم بودی ... همچنانکه خلقیّت علّت علم نیست حیات نیز هم علّت نیست (ایضاً، ج ۲ ص ۱۳۶ و ۱۳۷)،
و هیچ کس خود را بکلّیّت چنان تسلیم نکرد که خلیل (شرح تعرّف ج ۲ ص ۱۹۳)،
بیندیشد که نزدیکان با من چنین کردند دوران خود چکنند، دل بکلّیّت از مخلوقان براند (شاید بردارد - شرح تعرّف ج ۲ ص ۱۹۸)،

هر که در نماز آمد از خلق ممنوع گشت و خود را بکلّیّت بحق سپرد ... چون عقد نماز بستی از صحبت و عشرت خلق بکلّیّت منقطع گشتی (ایضاً ج ۲ ص ۲۰۶)،
گفت حدیث بوسهل تمام شد و خیریت بود (تاریخ بیهقی چاپ قیاض ص ۳۲۶)،
گفتم ایزد عزّ و جلّ خیر و خیریت بدین حرکت مقرون کناد (ایضاً، ص ۴۴۷)،
آقای قیاض حاشیه ای نوشته اند (ص ۶۹۸) مشعر بر اینکه کلمه «خیریت» لغت فصیحی نیست و شاید خیرت باشد، و مثالی بر این استعمال از ص ۲۷۴ تاریخ بیهق آورده اند - ولیکن در عباراتی که من از رساله فی العشق ابن سینا در ضمن شواهد عربی آوردم لغت خیریت کراراً آمده است و قاعده هم درست است)،

و فروسیّت نیکو دانستی (قابوس نامه چاپ آقای نفیسی ص ۹۵)،

و کمترین درجه اندر صحو رؤیت بلزماندگی بشریّت بود (کشف المحجوب هجویری ص ۲۳۲)،
در این کتاب از این قبیل کلمات فراوان است،

... طریق آنکه چیزها را بدان شناسند و آن ماهیت بود چون هستی چیزها،
و مائیت بود چون چیزی چیزها، و کیفیت بود چون چگونگی چیزها، و کمیت
بود (۱) چون چندی و چرائی چیزها (از کشف المحجوب ابویعقوب سجزی نسخه خطی
خودم ص ۱۴ و ۱۳)،

لازم کند اورا اقرار دادن بوحدانیت مجرد (ایضاً، ص ۱۴)،

و عقل اثبت خویش نشناخت (ایضاً، ص ۱۵)،

در زاد المسافین ناصر خسرو لفظ جوهریت در صفحات ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵،
۱۹۲، ۳۸۹، و مقهوریت در ص ۴۵، و کلیت در ص ۴۵ و ۱۴۲، و لفظ ازلیت در
ص ۱۴۲ و ۱۹۵، الهیت و انسانیّت در ص ۴۴۵ و خصوصیت در ص ۴۵۳ آمده است،
تحرك هست گردش را توقف صورت نکته تمامی آخر منزل کمالیت سرایان
(دیوان ناصر خسرو چاپ اینجانب، ص ۳۵۹)، لفظ کمالیت در این شعر و در شعر و
نثر گویندگان و نویسندگان دیگر تا قرن نهم و دهم مکرراً آمده است بمعنی کاملیت،
خود لفظ کمال بمعنی کامل در این رباعی خیّام (یا منسوب بخیّام) آمده است (چاپ
فروغی شماره ۱۳۰):

مائیم که اصل شادی و کان غمیم سرمایه دادیم و نهاد ستمیم

پستم و بلندیم و کمالیم و کمیم آینه زنگ خورده و جام جیم

و دو لفظ تمام و کمال امروز هم در زبان فارسی بصورت وصفی استعمال میشود:
میگوئیم این کتاب تمام است یعنی تاّم است و ناقص نیست؛ و فلان کس آدمیست تمام و
کمال یعنی تاّم و کامل؛ دو سال تمام فلان جا ماندم؛ ماه تمام (ماه شب چهارده)؛
خوردنیها را تمام و کمال بلعید؛ این کتاب تمام و کمال بدست مؤلف نوشته شده است؛
و غیره. تمام گاهی بمعنی کافی و بس استعمال میشود:

کیسوت غبرینه کردن تمام بود معشوق خو بروی چه محتاج زیوراست

(سعدی)

(۱) نسخه همین طور است ولی شاید اینجا قسمی در عبارت حاصل شده و اصل این بوده است که:
و کثیت و لیت بود.

گوشه‌ای میارید درین جمع که امشب در مجلس ما ماه رخ دوست تمامست
(حافظ)

و گاهی بمعنی کامل :

در گوشه‌ای که کس نبدا که ز حال ما زان عشرت بغایت و زان مستی تمام
(دیوان انوری چاپ نول کشور ص ۵۰۷)

مجلس تمام گشت و بآخر رسید عمر ما همچنان در اوّل وصف تو مانده ایم
و از این قبیل مصادر که بصورت وصفی استعمال میکنیم غیر از این دو هم هست مثل
سلامت و راحت و زیادت (زیاده) که از آنها از نو اسم مصدری راحتی و سلامتی و زیادت
ساخته ایم. بهر حال باین اعتبار است که الفاظ کمالیت و تمامیت را بکار برده اند :

تا مضادتی میتوان بود در کمالیت هر دو یا نه (معیار الصدق فی مصداق العشق از
نجم الدین دایه ، نسخه موزه بریتانیائی ص ۳)

اما کمالیت عشق آنست که مدرك ماهیت اشیا شود کما هی (ایضاً ص ۳۶)
محبت پروردن جز کار دل نیست و کمالیت دین در کمال محبت است (مرصاد

العباد از همان نجم الدین ، چاپ سنگی ص ۸۲)

هر چه گفتیم در اوصاف کمالیت او (۱) همچنان هیچ نگفتیم که صد چند نیست

(از غزلی از غزلهای سعدی)

فصل سیم در کمالیت نفس و قناعت و پیری و عجز (فهرست ابواب رباعیات که
در مونس الأحرار آمده است ، نسخه ایندیا آفیس نمرة ۶۶۰۰ ورق ۲۷۰ و ۲۷۱ دوبار)
از روضه سید عالم آواز آمد که عليك السلام یا قطب المشایخ ، برو بکمالیت
رسیدی ، بعد از آن در شهر بدخشان آمدم (رساله انیس الأرواح از معین الدین حسن
سنجری ، نسخه موزه بریتانیا ورق ۲ تا ۳)

ان الاحتمال الضعیف لاینافی تمامية الدلیل ، والالم یبق دلیل تام (زهر الزبیع
سید نعمه الله جزایری چاپ طهران ورق ۱۴۴)

(۱) در این شعر لفظ کمالیت را شاید بتوان بجای کماله گرفت که بتای دراز نوشته باشند و آن را صفت
یا نسبت اوصاف محسوب داشت ، ولی در اینکه کمالیت بمعنی کاملیت مستعمل بوده است شکی نیست .

احتمال ضعیف منافی تمامیت دلیل نیست (ترجمه زهرالربیع ص ۲۱۵)، امثله دیگر براستعمال لفظ کمالیت بعد ازین میآید،

هرچه بیند دل و طبع از صنعش به ربوبیت او راهبر است

(دیوان ابوالفرج رونی ص ۱۲۵)

و هو معکم اینما کنتم این بود، ولکن کسی که معیت نداند الا معیت جسم باجسم یا معیت عَرَض با عَرَض یا معیت عَرَض با جسم، و این هر سه درحق قیوم محال بود، این معیت فهم نتواند کردن، و معیت قیومی قسم رابع است بلکه معیت بحقیقت اینست، و این نیز هست نیست نمای است، کسانی که این معیت ندانند قیوم رامیطلبند و می باز نیابند، چون ماهی که در دریا غرق میشود و آب میجوید و می باز نیابد (از یکی از مکاتیب حجة الاسلام غزالی، مجموعه فاتح بنمره ۵۴۲۶ ق ۳۵۲)،

این درخور عبودیت است نه هوان مذلت (تفسیر سوره آبدی، نسخه مورخ ۵۲۳

در دیوان هند، ق ۲۵)

ای نقطه انسانیت، ای صفات بشریت، تقوی پناه خویش گیر...، فردا درمقعد صدق بحضرت عنایت فرود آریم...، شکلی درو بست که وحدانیت و فردانیت صفت خاص اوست (از تفسیر کشف الأسرار، نسخه کتبخانه سلیمانیة استانبول، ق ۲۱۰ تا ۲۱۱)،

پس چون در وجود آمد آن روز که دران صحرای تحیر ایستاده دل بمهر سرمدیت افروخته و جان از شراب نیستی مست گشته... در هرچه نظاره کرد میگفت هذا ربی (ایضاً، ق ۵۸۱)،

تاکی از نار هوی نز روی هویت چنین خویشتن را بیهوده مدهوش و حیران داشتن (دیوان سنائی چاپ آقای مدرّس رضوی ص ۳۶۳)،

دست کسی بر نرسد بشاخ هویت تو تا رک انیت اوز بیخ و بن برنکنی (دیوان سنائی چاپ قدیم طهران چنین است ولی در چاپ آقای مدرّس رضوی ص ۵۲۱ بجای انیت نخلیت آمده است)،

فعل و ذاتش برون ز آلت و سوست بس که هویتش پر از کن و هوست
(حدیقه سنائی چاپ بمبئی ص ۷)،
فرضیت مجاهدت هم از روی شرع و هم از طریق خرد ثابت گشت (کلیله و دمنه
بهرامشاهی چاپ امیرنظام، ص ۲)،
فرضیت طاعت ملوک... هم شناخته شود (ایضاً کلیله ص ۴)،
دلهای خواص و عوام... بر طاعت و عبودیت بیارامید (ایضاً، ص ۱۰)،
محل و منزلت آن ندارم کز سمت عبودیت استنکاف نمایم (ایضاً، ۱۴۳)،
همه بوحدانیت خالق و رازق خویش معترف میباشند (ایضاً، ۱۴)،
عداوت قدیم و عصبیت موروث (ایضاً، ص ۱۴۱)،
سبب عداوت و موجب دشمنی و عصبیت میان ما و بوم چه بوده است (ایضاً،
ص ۲۰۳)،
آنکه سعی برای آخرت کند مرادهای دنیا به تبعیت ییابد (ایضاً، ۴۶)،
اهلیت این امانت و محرمیت او این اسرار را محقق گشت (ایضاً، ۳۴)،
اتفاق کردند که او را استحقاق و اهلیت این منزلت هست (ایضاً، ۴۰)،
بکرم سیادت و مردی و مروّت آن لایقتر که بر قضیت حرّیت خویش بروی
(ایضاً، ص ۱۷۱)،
دلیل مردی و مروّت و برهان آزادگی و حرّیت تو روشن شد (ایضاً، ۱۸۴)،
و این سرّ از آنهاست که جز چهار گوش و دوسر را شایانی محرمیت آن نیست
(ایضاً، ۲۰۳)،
اگر رای ملک او را کرامت محرمیت ارزانی دارد و کیفیت خواب و تعبیر براهمه
بر او کشف فرماید (ایضاً، ۳۲۳)، و در کلیله از این امثله بسیار است،
خدای تعالی عالمتر است که رسالت کجا نهد و کیست که صلاحیت رسالت و
پیغمبری دارد (تفسیر ابوالفتح رازی ج ۲ ص ۳۳۳ چاپ اوّل)،
از عهد طفولیت و سه سالگی... اهلیت این معاشرت و مفاوضت دارد (انشای
منتجب الدین جوینی، مجله یادگار سال ۴ شماره ۹ و ۱۰)،

شیخ را گفتم نهاد نیک که آن بصلاحیت نزدیک باشد کدامست (رسالة فی حال الطفولیة از شهاب الدین سهروردی مقتول، چاپ آقای دکتر بیانی، ص ۹)،
 فصل در خصوصیت انسان (سندباد نامه چاپ استانبول ص ۲۷)،
 مخدّره که حقوق سابق واهلیّت اعتماد لاحق داشت (ایضاً، ص ۹ - ۳۸)،
 هرچه در وسع بشریّت ممکن شود (ایضاً، ص ۵۱)،
 پادشاه اگر حقوق خدمت و قدم عبودیّت بنده را وزنی نمی نهد (ایضاً، ص ۵۹)،
 در شریعت کرم و انسانیّت جایز نشمرد (ایضاً، ص ۷۶)،
 والاّ من این جمعیّت و زوجیّت باطل کردمی (ایضاً، ص ۹۴)،
 زاویه هر چند صفت تنگی آرد از روی جنسیّت و اتّحاد یکرنگی دارد (ایضاً، ص ۱۰۷)،

بقوّت بشریّت و حیلت انسانیّت مقاومت متصوّر نیست، ... از حضرت ربوبیّت
 مدد خواه (ایضاً، ص ۱۴۲)،
 آنچه بر تو بود از مواجب انسانیّت و حرّیّت ... بجای آوردی (ایضاً، ص ۳۰۶)،
 چون از حدّ طفولیّت بعدّ صبوت رسد (ایضاً، ص ۳۳۲)،
 چون آهن زنگ خورده و سرب سوخته که بهیچ حیلت صلاحیت کاری نپذیرد
 (ایضاً، ص ۱۱۴)،

درباقی عمر سبب راحت و رفاهیت ما باشد (ایضاً، ص ۲۳۱)،
 بار خدایا ... منی از میان بردار تا منیّت من بتو باشد تا من هیچ نباشم (تذکرة
 الأولیاء ج ۱ ص ۱۷۶)،
 اگر والعیاذ بالله ... رجولیّت دین دامن جان ایشان نگیرد تا باتّفاق جمعیّتی
 کنند ... بوی آن می آید که ییکبارگی مسلمانی برانداخته شود (مرصاد العباد چاپ
 سنگی ص ۱۰)،

هرچه محدثست مطلقاً آن را ظلمت خلقیّت حاصل است (ایضاً، ص ۲۴)،
 چنانکه شیخ میفرماید:

ما شیرومی عشق تو باهم خوردیم با عشق تو در طفولیت خو کردیم
(ایضاً، ص ۲۴)

اما آنچه نصیبه نفس باشد از معانی غیب بتبعیت روح بود (ایضاً، ص ۳۲)،
میان آب و آتش ضدیتست (ایضاً، ص ۳۴)،
در خلقت آدم بخصوصیت « بیدی » سری تعبیه افتاد که موجودات در آفرینش
تبع آن سر بودند (ایضاً، ص ۴۷)،
روغن خودپرستی آدم را بر زمین مذلتِ عبودیت می ریزیم (ایضاً، ص ۵۳)،
حسین منصور را خواهری بود که در این راه دعوی رجولیت میکرد و جمالی داشت
(ایضاً، ص ۶۴)،

از رحم ارادت در مقام عنایت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بزیاید، تا اکنون
اگر بیضه انسانیت دنیاوی بود اکنون مرغ عبدیت خاص حضرتی گشت (ایضاً،
ص ۱۲۴)،

هیچ موجود این خصوصیت نیافته بود، ... پس هر جنس استعداد ... که
روحانیت و عقل و ملکوتیت روحانی و ملکوتی عبارت از آنست جمله بانسان دادند، ...
قابلیت فیض بی واسطه که نور الله میخوانیم، ... انسان قابلِ دونوع کمالیت است ...
و کمالیت در این مراتب عقل راست، ... پس کمالیت مراتب عقل هم انسان را تواند
بود، ... اما آن نوع دوم در قابلیت کمالیت که خاص انسان راست قابلیت فیض
بی واسطه است، لاجرم در شبهات و کفریات افتادند، ... و آیینگی جمال صفات ربوبیت
را بزید، ... عقل را بکمالیت خود نتواند رسانید، ... آن طایفه را که بکمند
جذبات الوهیت روی از مطالب بشریت و مقاصد نفسانی بگردانند و بسیر عبودیت با عالم
الوهیت رسانند، ... از کارگاه قدرت بعالم روحانیت آیند، و از روحانیت بجسمانیت
(از معیار الصدق نسخه موزه بریتانیا نشان OR. 7963)،

هر عداوت را سبب باید سند	ورنه جنسیت وفا تلقین کند
گر نه جنسیت بدی درمن ازو	کی رخ آوردی بمن آن زشت رو
معجزات از بهر قهر دشمنست	بوی جنسیت بخود آوردنست

زان بود جنس بشر پیغمبران تا بجنسیت رهند از ناودان
زانکه جنسیت عجایب جاذبیست جاذبش جنس است هر جاطالبیست
جاذبه جنسیت است اکنون بین که تو جنس کیستی از کفر و دین

(در این ابیات که از مواضع مختلف مثنوی جمع آوری شده است مولوی لفظ جنسیت را بمعنی همجنسی استعمال کرده و این غیر از معنای فلسفی کلمه است که جنس بودن یا حالت جنسی یا کیفیت جنسی باشد، خود جنس را هم بصورت صفت بمعنی همجنس بکار برده است در این بیت :

بود هامان جنس تر فرعون را بر گزیدش برد بر صدر سرا
دقت چهارم بیت (۲۷۰۶) ،
پس زده یار مبشر آمدی همچو زر دهمی خالص شدی
تامعیت راست آید، زانکه مرد با کسی جفتست کورادوست کرد
گفت المرء مع محبوبه لایفک المرء من مطلوبه
(ایضاً از مثنوی)

مادر شهزاده گفت از نقص عقل شرط کفویت بود در عقل و نقل
(ایضاً از مثنوی) ،
کیست مولی آنکه آزادت کند بند رقیّت ز پایت بر کند
(از مثنوی، رقیّت بمعنی عبودیت) ،

پس تفحص کرد کاین سعی که بود شاه را اهلیت من که نمود
(ایضاً از مثنوی)

در سه مرتبه دیگر و را سه معنی کشف شود و آن اَلْوَهِّیَّتْ و اِلْهَیَّتْ و اَللّٰهَیَّتْ
بُود، در کشف الوهیت ناظر افعال حق بُود، و در کشف الهیت ناظر صفات حق شود،
و در کشف اللّٰهَیَّتْ ناظر ذات حق شود (المفید للمستفید بابا افضل ص ۱۰۷) ،
صفت ذاتی جمله اقسام خود بود، از آنکه اولیت و اول بی اول بود (عرضنامه
بیابا افضل ص ۱۰۱) ،

بدان که اولیّت کارها جستن بر دو گونه بود (جاودان نامۀ بابا افضل ص ۵۰)،
سبب این اتصال و پیوستگی جسمیّت اتحاد کوهر است (عرضنامۀ بابا افضل
ص ۲۵)،

پس سبب وجود جسمیّت را کننده نگوئیم و نه جسم را کرده در جسمی
(ایضاً، ۵۴)،

هیچ نبات را نتوان یافت که جز جسمیّت و رویندگی حالی دیگر ندارد (ظّا :
دارد)، که یا گیاه بود یا درخت (ایضاً، ۷۷)،

پس جسد را باز نگردد و یاد آورد که صفت ذات و حال و حقیقت او از روی جسمیّت
چلیست جز کوهری با مقدار، و هر حال دیگر که دروست بیرون از این صفت جسمیّت
است (ایضاً، ۱۲۸)، جسمیّت در رسالۀ ساز و پیرایۀ شاهان نیز مکرراً آمده،
در مهبط شیطنت و سلک حیوانیّت منخرط (یا منحط) ماندن عظیم و بالی و صعب
نکالیست (المفید للمستفید بابا افضل ص ۱۰۶)،

کلی را با جزوی مشارکتست در حقیقت و شئیّت و وجود، و بکلیّت و جزئیّت
میان نشان مخالفتست (ساز و پیرایۀ شاهان بابا افضل ص ۲۳)،
عطای بار خدا بر استعداد و صلاحیت قابل منزل میشود، و نقصان از قبول قابل است
نه از عطای معطی (المفید للمستفید بابا افضل ص ۴۴)،

اسباب یاری کننده بر کمال دو نوع اند : يك نوع سبب و علت استعداد و صلاحیت
ادراک دانش، و دیگر نوع ... (از مدارج الکمال بابا افضل ص ۵۹)،
و بعد از استعداد و صلاحیت دانش طریق اکتساب و حاصل کردن اسباب دانش،
اندیشه را بر دانشهای اولی و علمهای یقینی موقوف داشتن (ایضاً، ص ۶۰)،

و ما بعضی از مراتب و مقامات جان انسانی را از بدایت طفولیّت تا نهایت بلوغ
او بکمال ممکن او بیان کنیم (المفید للمستفید بابا افضل ص ۹۹)،

عدل دو گونه است : عدلیّت بر رعیت و عدلیّت بر خود (المفید للمستفید بابا افضل
ص ۱۴)،

درچنین اجسام خلاف و غیریت افتد بحسب شدت ظهور این آثار (عرضنامه بابا افضل ص ۵۰)،

پس فعل و کنش نیست جز تغییر، و تغییر نیست جز غیریت انگیختن، و تغییر نیست جز غیریت و دیگر شدن را پذیرفتن (ایضاً، ۶۴)،

و میان ایشان و نفس هیچ جدائی و غیریت نیست و این غیریت و جدائی درحسی است که بتن تعلق دارد و آلتست و افزار (زجرالنفس بابا افضل ص ۶۱)،

جمع کاهنان بغلیبت (شاید: بغلبت) قوه گمان از حالهای نهانی و حوادث بودنی آگه کردند (مدارج الکمال بابا افضل ص ۱۹)،

کننده را از شدت و غلیبت (؟ غلبت) کنندگی کنندگی باطل نشود، و کنش پذیر را از غلیبت (؟ غلبت) و شدت کنش، کنش پذیری باطل گردد (ایضاً، ص ۵۳)، اگرچه وجود بمعنی حصول و ثبات نفس است بغلیبت و وجود، بمعنی آنکه معقولست... (ساز و پیرایه شاهان بابا افضل ص ۳۶)،

و دیگر، پیشی بزمان، چون قبلیت نوح بر موسی و پیشی موسی بر عیسی (عرضنامه بابا افضل ص ۱۳۲)،

حدّ درست آن بود که دلیلی کند بر ماهیت چیز و لمیت او یعنی برعلت او (ترجمه رساله نفس ارسطوطاليس از بابا افضل ص ۲)،

و نفس زنده سزائر بمبدئیت که جسم مرده به مبدأ و سبب بودن نفس زنده (مدارج الکمال بابا افضل ص ۳۴)،

محرمیت یافت حقایق بی اجتناب از مُحَرَّمات مستحیل بود (المفید للمستفید بابا افضل ص ۱۳)،

اگر بجز از حسّ لمس شایستگی حسّی دیگر دارد بحسّ ذوق نیز آکھی یابد و از تنش اندامی محلّیت چنین حسّی را طرازنده شود (عرضنامه بابا افضل ص ۴۹)، محلّیت جمله آثار و آیات مرهیج جسم را از چنین جسم برنگذرد (ایضاً، ۵۰)، کلّیه این امثله از رسائل مولانا افضل الدین کاشی که آورده شد از مجموعه رسائل اوست که بنده از برای خود نسخه گرفته و مقابله و تصحیح کرده‌ام،

دعویٰ اِلَهیّت جعفر کرد (جهانگشای جوینی ج ۳ ص ۱۵۲)،

خائیت (ایضاً، ص ۲۱)،

جهان متفق بر اِلَهیّتش فرومانده در کُنه ماهیتش

(بوستان سعدی)،

این طایفه خرقه پوشان بر مثال حیوان اند، واهلیّت و آدمیّت ندارند (گلستان،

باب اوّل حکایت ۲۸)،

چنین صفتها که بیان کردم ای فرزند در سفر موجب جمعیت خاطرست و داعیه

طیب عیش (گلستان، حکایت ۲۷ از باب سوّم، چاپ فروغی ص ۱۰۶)،

فراغت با فاقه نپیوندد و جمعیت در تنگدستی صورت نبندد (گلستان، جدال

سعدی با مدعی، چاپ فروغی ص ۱۶۹)،

ناظر صلاحیت در حقّ اوزیادت کنند (گلستان، حکایت زاهد کم خور و پر نماز)،

غزل مشهور سعدی باردیف آدمیّت نیز فراموش نشود،

انانیتّ بود حقّ را سزاوار که هوغیب است و غایب و هم و پندار

(گلشن راز در جواب سؤال هفتم)،

وصال حقّ ز خلقیتّ جدائیت ز خود بیگانه گشتن آشنائیت

(ایضاً، در جواب سؤال هشتم)،

چو از تکلیف حقّ بیرون شوی تو بیکبار از میان بیرون روی تو

بکلیّت رهائی یابی از خویش غنی گردی بحقّ ای مرد درویش

(ایضاً، در جواب سؤال نهم)،

نه پیوندی که از ترکیب اجزاست که روح از وصف جسمیّت مبرا است

(ایضاً، در جواب سؤال دهم)،

چو روح از تن بکلیّت جدا شد زمینت قاع صف صف لائری شد

(ایضاً، در جواب سؤال یازدهم)،

بجمعیت لقب کردند تشویش خری را یشوا کرده، زهی ریش

بود جنسیت آخر علت ضمّ چنین آمد جهان، والله اعلم

(ایضاً، در جواب سؤال پانزدهم)،

امیری بود از شجره‌ان اترک بفرط رجولیت و فروسیّت ممتاز (تاریخ و صاف چاپ بمبئی ص ۴۹)،

در تفویض کارخانیت بیکی از اولاد مفاوضت و منادات پیش گرفتند، دوازده پسر که هر یک بر سپهر خانیت برجی بودند تابان... ایلچی بحضرت قآن اعلام واقعه و استعلام مصلحت خانیت را روان کردند (ایضاً، ۵۲ و ۵۳)،

چون سریر خانیت بمکانت اباقا مزین شد (ایضاً، ۵۵)،

چون نوبت خانیت بقاآن عادل قبلا رسید (ایضاً، ۶۶)،

چون احوال ملک اختلال خواست یافت تعیین خانیت را مفاوضت و کنکاج در پیوستند (ایضاً، ۱۰۵)،

از کمال اریحیت ذاتی و حسن سجّیت مجبول (ایضاً، ۱۰۸)،

بواسطه مشاهده اریحیتی جبلی و نتیجه کرمی اصلی (ایضاً، ۱۱۱)،

هنگام جلوس سلطان احمد پادشاهزاده ارغون باتفاق دیگر برادران بخانیت اقامو جلکا داده بود بعد ازان عازم سغور لوق شد (ایضاً، ۱۱۸)، و از این قبیل کلمات در این کتاب فراوان است،

امّیه الرسول،... فی بیان الشّریّة (جامع التّواریخ رشیدی چاپ کانترمر، ص CL)،

فی وقفیة ابواب برّه (ایضاً ص CLXIV - گمان دارم که وقفیة بمعنای مصدری استعمال نشده، بلکه بمعنای وقفنامه بکار رفته است)،

خصوصیت (جامع التّواریخ مذکور، ص 30)،

و آن از دو سبب تواند بود یکی آنکه طبیعت در او اثر کند و آن را شایانیت آن دهد که مناسبتر شود مرغذای آن عضو را که جهت آن معین شده.... (تنکسوق نامه ایلخان در طبّ بانشای رشیدالدین فضل الله وزیر، نسخه ایاصوفیه ص ۶۷)،

جمله اوایل در اولیت او آخر، و همه او آخر در آخریت او اول، ظواهر اشیاء در ظاهریت او باطن، و بواطن اکوان در باطنیت او ظاهر (مصباح الهدایه، ص ۱۸)، اختیار خرقة ملون بجهت صلاحیت قبول اوساخ (ایضاً، ص ۱۵۱)، صلاحیت قرب بوجود جنسیت حاصل کنند و از لباس اجنبیت و بعد منسلخ گردند، و آنگاه اهلیت صحبت و استعداد قبول فواید آن یابند (ایضاً، ص ۱۵۷)، و شیخ الاسلام عموم شرطیت آن را در حق جمیع واجدان... مسلم ندارد (ایضاً، ص ۱۹۸)،

جماعتی ازدوستان و برادران که در صنعت عربیت قصیر الباع بودند (ایضاً، ص ۷)، در وقت خواندن سواد عربیت بی توقفی و رویتی... (ایضاً، ص ۸۰)، و اما آیات و اخبار که در صفات وارد اند... همه آیات وحدانیت و دلایل فردانیت اند (ایضاً، ص ۲۷)،

الهیّت را بابشریت هیچ نسبت نیست (ایضاً، ص ۷۸)، عزّت فردانیت و قهر وحدانیت او خود غیر را در وجود مجال نداد (ایضاً، ص ۲۲)، هر معرفتی معرف ربوبیتی و هر ربوبیتی مطالب عبودیتی (ایضاً، ص ۲۳)، ادب دوم طلب جنسیت است، باید که اختیار صحبت نکند الا با طالبان حق و قاصدان آخرت تاجنسیت واقع بود (ایضاً، ص ۲۳۹)، تصرفات در هر چه موسوم بود بسمت ملکیت او... مفتوح و مسلوك دارد... بلکه هر دو در مالکیت آن متساوی باشند (ایضاً، ص ۲۴۰)،

آن يك از نور حقیقت سر بلند وز مقام محرمیت بهره مند
(کنز الرّموز حسینی باب نعت النبی)،
بلبی در بارگاه آدمیت جز او کم یافت راه محرمیت

(جامی دریوسف زلیخا نزدیک بآخر)،
جامعیت و عالمیت و معلومیت و حیثیت و کلیت و بعضیت و غیریت و امثال اینها در لوائح جامی و در شرح رباعیات او که بحثهای فلسفی و حکمتی و عرفانی است و جنبه

علمی دارد فراوان دیده میشود (مثلاً صفحات ۴۲ و ۷۰ و ۷۱ از مجموعه مناجامی چاپ استانبول سنه ۱۳۰۹ دیده شود) ،

گواهی میدهد بر حقیقت این (عين الحیاة چاپ معتمدی ورق ۴) ،

افضلیت ذکر و تفکر بر یکدیگر (ایضاً، ق ۱۳) ،

همین لذت مالیت این نقل را می یابد (ایضاً، ق ۱۴) ،

اولیتش اولیت اضافی نیست (ایضاً، ق ۲۴) ،

از معنی واحدیت خدا پرسید (ایضاً، ق ۲۵) ،

گواه من بر حقیقت من اینست (ایضاً، ق ۳۰ و ۳۱) ،

مظلومیت (ایضاً، ق ۳۱ و ۴۱) ،

سنّ کهلّیت و پیری (ایضاً، ق ۳۱) ،

طفولیت (ایضاً، ق ۳۳) ،

عربیت را خوب میداند (ایضاً، ق ۷۴) ،

پرسیدند که این کمر بند چیست که در میان داری گفت این گبری و محوسیت

است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت [قرار] داده ام (ایضاً، ق ۱۰۳) ،

اوراد فتحیه که چند سنی جمع کرده اند میخوانی که بحسب معنی رتبه ای ندارد ،

و بحسب عربیت و اعراب اکثرش غلطست (ایضاً، ق ۱۰۳ تا ۱۰۴) ،

ای موش آن زن بزینت خودش آن طعنه را ازان زن نکشید (موش و کربّه

مجلسی ص ۱۳۸) ،

بنابر آنکه عمیدالله خان اطلاق اسم خانیت را با وجود اعمام بر خویش خلاف

یاسای گیهان خدیو میدانست ... (از بحرالاسرار محمود بن ولی ، منقول در داستان

مأموریتی در ترکستان تألیف بارتلد روسی ص ۲۰۱) ،

این معرفت اجمالیه موهبتی است و کسب عباد در آن مدخلیت ندارد (ترجمه

زهرالربیع ص ۲۲۰) ، مدخلیت برخلاف قاعده است و بجای آن میتوان دخالت

یا تأثیر بکار برد ،

و بسیار هست که اراده می کند باجماع شهرت را، و دلیلی بحجّیت آن نیست (ایضاً، ص ۲۲۲)، در این کتاب کلمات تابعیت و عربیت و غیره مکرّر آمده است، هرگز علمای تبریز این احترام و عزّت و اعتبار و مطاعیت نداشتند (از منشآت قائم مقام، نقل در سبک شناسی آقای بهار، ج ۳ ص ۳۵۲)،

پس این مقهوریت و عبدیت محض است (از حواشی سبزواری بر مثنوی، چاپ خوانساری ص ۳۵۹)،

ذات او و معروفیت ذات او که عین ذات اوست چون عالمیت، و علم او و صفات کمالیه‌ای که همه یکسخت غایت فعل اوست (هم از حواشی او، چاپ مذکور، ص ۵۹۹)، در اسرارالحکم حاجی ملاهادی سبزواری تقریباً صفحه‌ای نیست که در آن چنین لفظی نیامده باشد،

هست احمد با احد در هر صفت یکتا ولیکن

این دوئیت در حقیقت کامل از یک اربعین شد

(وفائی از شعرای قرن اخیر، روایت پدرم)،

از ربّ العزّة خیریت عاقبت و توفیق طاعت خواستم (سفرنامه امین الدوله ص ۱۳۴)، بازار و دکانین ینبوع که هنوز صورت و معنی بلدیت و عمارت نگرفته است گردیدم (ایضاً، ص ۱۴۵)،

میرزا بارسخ خان برای مترجمی و بلدیت با من بود (ایضاً، ص ۱۸۲)،

در آنچه مقدّر است خیریت و مصلحتی هست (ایضاً، ص ۱۹۱)،

پس از تحصیل و بازگشت از عتبات عالیات با علمیت و اقلهیت نامی بوده‌اند (موبد بیدگلی در مقدمه دیوان خود در ضمن احوال حاج شیخ هادی نجم آبادی ص ۸)، تاریخ و صاف از کتب ادب محسوب میشود یعنی جنبه ادبیت آن بر تاریخی میچربد (تاریخ ایران ذکاء الملک فروغی اوّل)،

داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

(از حواشی شرح تعرّف ج ۲ ص ۱۰۹)،

اسقفیت و رهبانیت (بیست مقاله قزوینی ج ۱ ص ۱۳۲)،

موجودات عالم و آثار طبیعت شخصیت دارند و خداوندان میباشند ... تا زمانی که دین مسیح در اروپا عمومیت نیافته بود (سیر حکمت در اروپا جلد اول ص ۱۱ چاپ اول)،

واحد مطلق را از زوجیت و فردیت و وحدت و کثرت بری میداند (ایضاً، ص ۱۵)،

پیروان فیثاغورس در باب هیئت عالم ... بکرویت زمین پی برده (ص ۱۶)، دانشمندانی که ... محسوسات را بی اعتبار دانسته و در توجیه و تحقیق مسائل معقولات را بیشتر مدخلیت داده‌اند (ص ۲۰)،

خدای یگانه را پیرستید و او را از آرایشهای بشری و نفسانیت و جسمانیت ... مبرا بدانید (ایضاً ص ۲۱).

پس اصل تکلیفست یعنی طلب کمال، و این متضمن آزادی و مختاریت است (ایضاً سیر حکمت ج ۳ ص ۲۰، چاپ اول)،

در باب قانون علیت و حقیقت آن بحث بسیار است (ایضاً، ص ۱۵۴)، اما این اصطلاحات که ساخته‌ایم عمومیت ندارد و ما را از الفاظ سابق بی نیار نمی‌کند (ایضاً ص ۲۷)،

فارسی زبانان چندان توجهی به علوم عربیت ندارند (آقای همائی در مقدمه مصباح الهدایه ص ۴۹)،

مردم باسواد قدیم بفنون عربیت بیش از همه چیز توجه داشتند (ایضاً، ص ۵۰)، منی ازمیان بردار تامنیت من بتو باشد (از مناجات بایزید بسطامی، منقول از تذکرة الأولیای عطار در لغت‌نامه آقای دهخدا، ص ۹۴۳ ستون دوم، با این توضیح: مصدر جمعی از من فارسی)،

این نسخه شریفه که برای اطفال مبتدی در یاد گرفتن زبان پارسی و بلدیت باسلوب لغت ... مفید و نافع بود، (خانمۀ مجمع التمثیل محمد شفیع مازندرانی)،

از شواهد و امثله‌ای که جمع آوری کرده‌ام بهمین قدر اکتفا کردم، و اگر در نظر بعضی از خوانندگان زاید بر حد لزوم جلوه کند عذر من ایست که با چند شاهد و مثال نمیتوان قواعد کلی را استخراج و اثبات کرد، شاهد هرچه بیشتر و از دوره‌های مختلف هرچه متعددتر باشد بهتر است بشرط آنکه تنوع داشته باشد یعنی اولاً کلمات متفاوت باشد، ثانیاً از نظم و نثر باشد، ثالثاً از کتابهای ادبی و علمی و نثر ساده و نثر مصنوع و از منشآت فصحا و غیر فصحا گرفته شده باشد تا ملاک و میزان بدست خواننده بیاید. و اگر من میخواستم درست بشرط کار قیام کنم بایست چند برابر این امثله و شواهد آورده باشم - مع هذا از این اطناب عذر می‌خواهم،
 طهران، آذرماه ۱۳۲۹

محبوب‌مؤید